

ت تازه و ممتازشان کهنه و مندرس گشت .

عربی کيفرگاه . در لوح دنیا است :

(قِصَا ص) " در اصول و قوانین بای در قصاص که

سبب صیانت و حفظ عباد است مذکور .

جمع قصیده شعر که بفارستی چکامه

است . در لوح بصدر دولت عثمانی :

" چنانچه شعرا قصائد انشاء نمودند"

در توقیع بمحمد شاه است :

" قصبات الثلاثة والعشر " که مراد علی

وفاطمه و یازده امام اهل البیت میباشد

شبیبه اولیاء به نی میان تهنی خصوصا نی لبك در دست نی زن

منی رمزی متداول بود که روی در مشنوی گوید :

بشنو از فی چون حکایت میکند " و در ذیل نام امر ذکر

سهات سبع باصطلاح شیخ احسانی و ذکر قصبات اربعة عشر

باشد .

نام قریه ای در ساحل شعبه ای از شط

العرب بنام بهراشیر که اکنون کُشبه

میخوانند و جمعیت متجاوز از هفتاد

خبر و کبیر بهائی در آنجا سکونت دارند .

عربی كوشك کاخ . و نزد اهل بهاستبادر

از قصر عمارتی در بهجی واقع بخارج عکا

که قصر میخواندند و مقرّ ابهی بود و در آنجا

صعود واقع گردید و در لوحی است :

" شهد الله لنفسه انه ظهرا بالحق وينطق في هذا القصر الذي

اقتصرت فيه الامور بذكر هذا الذكر الاكظم الذي به ظهر الفرح

الاكبر في العالم وناح كل غافل محبوب الخ واز بهان فسن

اعظم عبد الیهاء برای جمعی راجع بقصر بهجی است :

" قصر مدّت سی سال اجاره اش را دادیم تا آنکه خریدیم و ناقضین

از ما گرفتند و غرفه ای را بمن نسگذازند که بهراهن غرق عرقم را در

تابستانها تغییر بدهم و ناچار زمین خریدم و مسافر خانه بسرای

مسافرین کردم آنوقت عبد الغنی بیضون را برضدّم برانگیختند که

ادعاه حق شفعه کرد گفتم اهمیت ندارد و باو گفتم گمان میکنی

از حضرات اندیشه دارم برو آنچه میخواهی بکن پس دیوار مسافر خا

را خراب کرد و ساختم باز خراب کرد و ساختم بار سوم خراب کرد

و باو پیغام کردم که توهی خراب کن و ما میسازیم تا آنکه بیضون

در چارم مرض قند و بیماریهای دیگر شده به بیروت بردند و مردم از او

خواستند که مسجدی بسازد تا شفا یابد و در همان اثنای مسجد

میساخت مردم ناقضین باغچه روضه را هم از ما گرفته بودند

در صورتیکه من بادت خود واحباب خاک کشیدیم و لگاری کردیم
 و من گفتم باکی نیست مقصود توجه به باغچه است و چون دیدند
 کار باغچه بسیار است واگذاشتند و حال بدست ما است . بیعت
 فاخوره ما اینخانه را محض غرقه جمال مبارک خریدیم و راه را از دو
 طرف اشجار کاشتیم همسایه ها بپریدند پنجاه سال جمال مبارک
 با این مردم خوبی کردند از پنجره پاره نه ای میدیدند امر میکردند
 برایش کفش خریده شود پاره نه ای میدیدند لباس میدادند فقیری
 میدیدند بخشش میکردند ضعیفی میدیدند خوراک میدادند
 حتی مسلمانی امر کردند که موی شیخ محمود اعرابی بچینند با اینهمه
 اهالی درختان ما را از بیخ در آورند و خاک از باغ رضوان در بیدند
 که گفتند خاکش خوب است " انتهى .
 و دیگر قصر مزرعه معروف است .

(قَضَم)
 مصدر عربی بمعنی خائیدن غذا زینسر
 دندانها . در لوح طب است :
 " ولا تزرد الابدان يكمل القضم
 و ما عرقضه منهی عند اولی النهی " .
 در لوح رئیس :
 (قَضَى - قَضَاء) " كذلك قضی الامر ولا يقوم معه حکم من
 فی السموات والارضین " و قوله :

" كذلك اتی الحکم وقضی الامر من مدبر حکیم " فرمان داده و انجا
 شد .
 وَقَضَاءٌ اصلا بمعنی حکم و بمعنی اداء است و در اصطلاح
 علم کلام متبادر در حکم و امضای اشیا و امور در عالم علم الهی قبل
 از تحقق آنها گردید و در نام قدر زکری است و در شرح ها است :
 " و کفی فی ذکر فضلهم (ائمه اهل البیت) ما طلع من ناحیة
 المقدسة الی عثمان بن محمد السمری فی زیارة آل الله حیث قال
 بنفسه عز ذکره القضاء المثبت ما استأثرت بمشیتکم " و در کتاب
 اقدس است :
 " هذا هو القضاء المثبت " .

در لوح بسلطان ناصرالدین شاه است :
 (قَضِیض) " جاووز و القضیفر " که قضیفر بمعنی
 سنگریزه و مراد قبر است که خاک با خورده
 سنگ قرار دارد . و درها مش بعضی نسخ خطی قدیم آن لوح
 نوشته دیدم : " قضیفر حجر الکبیر و مقصود حجر القبر " و ایمن
 معنی نیز در قاموس است :
 " القفر الحصى الصغار و القضیفر الکبار " .

در لوحی است :
 (قَضَب) " فاسأل الله ربك ان يحفظك لو تكون فی

لب البحر او فی اودية النار او فی فم التمساح او بین سیوف
ظالمین " الخ که مراد از قطب البحر معظم و مرکز دریا است .

عربی که بفارسی زفت گویند . در قرآن
رِ قَطْرَان -

بوصف اوضاع واحوال اهل دوزخ است :

قطران (" سرابیلهم من قطران " و در لوح بشیخ

لمان است :

وبعد از اعراض از قطران نار و جحیم " الی آخرها .

عربی پنبه در لوح بشیخ سلمان :

قطن (" اگر از قطن خلیفه عند الله از حریر جنت

محسوب " .

واقعات آن کشور راجع بدوره های این

امر در ظهور الحق ثبت است و شرح حال

میرزا عبیدالکریم که گروهی از قفقازیان

خت با و گرویدند و بعدا باین امر مهدی شدند و از افکاروی امور

مؤمنین این امر برجای ماند که از آن جمله تناسخ بود نیز در آن

اریخ مفصل میباشد و ذکر قفقاز و بلاد شر و مؤمنین آن دیار در

شیری از الواح و خطابها صدور یافت از آن جمله در لوحی است :

هو الله تعالی شأنه الحکمة والبیان یا اهل قفقاز قد سالست

الیطحاء یا اهل قفقاز قد اتاکم من سنی بمعبدالکریم و اخیرا

بهذا السرائذی بذکره انجذبت القلوب وبهجره ذابت الاکباد
انه کان متمسکا بحبل ولا یتى ومتشبهًا بذیل رحمة ربک مالک
الانام جناب عبدالکریم نموداری بود از این ظهور اعظم و
بمشابه نسیم صبحگاهی از شطرنهایت ربانی مرور نمود او بنفسه بنار
محبت این ظهور مشتعل بود و از دریای معرفت قسمتی باو عطا شد
ذلک من فضل الله علیه ولكن از بعضی بهانات او مقصود معلوم نه
یعنی بعضی از دوستان کماهی آگاهی حاصل ننمودند کذلک
نطق بحرالبیان من لدی الرحمن فی مدینة عکا التي سمیت من
قبل بالبقعة البيضاء وبلا سماء الحسنی فی ایام الله رب العالمین
وقوله :

" یا قلم الاعلی قدر رجع البیان فی ذکر البهاء فی التاء والفاء

(تغلیس) نذکر الالف والحاء (حاجی احمد میلانی) لیفسح

ویکون من الشاکرین فی العشی والاشراق یا احمد نشهد انک فزت

بآیاتی و سمعت ندائی واقبلت الی افقی از کان القوم فی غفلة

وضلال و نذکر محمدا قبل علی و نذکر من سنی

بمحمّد قبل صادق یا قلم از کر من سنی بمحمّد قبل باقر

و نذکر علیا قبل اکبر " الی آخرها مراد پسران حاجی احمد است

وقوله :

" انا اردنا ان نذکر فی هذا الحین اولیائی واحبائی فی البهاء

والدال (بادکوبه) و نذکرهم بمنازل من قبل و من بعد " الی
 آخرها و از واقعات ناگوار آنجا نسبت باین امر تعرض جریده مصور
 تنقیدیّه ملا نصرالدین بادکوبه بسال ۱۳۳۲ هـ ق مطابق
 ۱۹۱۲ م در شماره بیستم بود که صورت زشتی مندرج ساخت و
 تقریباً در شوال مطابق سپتامبر محفل روحانی بادکوبه عریضه
 بسردار اعظم حکمران قفقاز با مضامین تقریب یکصد نفر از بهائیان
 بواسطه آقاها کریم اف بتفلیس فرستاد که شفاهان نیز آنچه لازم با
 بیان کند و از گنج و شیروان هم بدین نوع شکایت کردند لذا
 دو روز بعد از رسیدن اداره جریده را بستند و فقط شماره بیست و
 یکم هم بیرون آمده بود و آنها را از طرف دیوانخانه جمع کردند .

(قَلَائِد) جمع قَلَادَة گردن بند . در خطابی
 است :

" ان السلاسل والاعلال قلائد العقیان "
 در قدیم نام شهری بجانب بحر احمر که از
 میان رفت و این نام بردر ریای مذکور و عرفاً
 بمعنی دریای عمیق اطلاق گردیده در

لوح به ذبیح است :

" ذکرا لله من سدره الامر من وراء سرادق العظمة خلف قلمزم
 الکبریاء " و در لوحی دیگر :

" فآلق علی الناس ما الفیناک عن وراء قلمزم القضاء " الخ .

(قَلَعَة) عربی حصن و دژ و در عرف این امر در

درجه اول قلعه طهرسی مازندران و در

درجه دوم ماضهای نیریز و زنجان متبادر

میباشد .

و قلعه کوه نام قریه ای از قرا تابه بیرجند مسکن گروهی از
 بهائیان است .

و قلعه بند بمعنی حبس و توقیف در حصار و محفظه ای است و
 حبس و توقیف مولی الوری عبدالبهاء در عکا باین نام شهرت گرفت .
 و از بهائیان ایشان برای جمعی است :

" سبب قلعه بند و سجن اخیر میرزا مجدالدین شده که ترک میسرزا
 آقا جان را گرفت و بمشیرشام رشوه و تقدیمی داد و لکن پسر از آن خود
 مشیر بعلت کسر قندیل معزول و ناقضین خودشانهم محبوس شدند
 و در جاهی که حفر کردند افتادند " .

(قَلَم) در آثار این امر برای تجلیل قلم بیاناتی
 کثیر صادر و عنوان قلم اعلی و قلم ابهی
 بکثرت مذکور چنانچه در کتاب اقدس

است :

" انا امرناکم بکسر حد و دات النفس والهوی لا مارقم من القلم الاعلی ..

هل تعرفون من اى افق يناديكم ربكم الابهى وهل علمتم
ى قلم يا مكرم ربكم مالك السماء الخ كه من در اينجا بمعنى
ومراد هاتى قلم ميباشد . وقوله خطاب بقلم :
حرالا عظم رُشَّ على الامم ما امرت به من لدن مالك القدم الخ
ه :

لم الاعلى تحرك على اللوح باذن ربك فاطر السماء وقوله :
تهوا الى ما نزل من قلمي الاعلى .
ة القلم از الواح معروف صادر در ايام ادرنه در اظههارو
خ امر ومقام خودشان است قوله :

م الله الابدع الابهى ان يا قلم الاعلى فاشهد فى نفسك بانه
الا انا المهيمن القيوم قل من خطر فى قلبه التقابل
القلم او المشاركة معه او التقرب اليه او عرفان ما يظهر منه
بان الشيطان وسوس فى نفسه ودر صلوة يوميه است :
هدائه هو المسطور من القلم الاعلى والمذكور فى كتاب الله رب
ثر والثرى ودر لوح اتحاد است :

اعلى مي فرمايد الى آخره ودر كل آنمواقع كثيره كلمه اعلى
قلم ميباشد واگر هم در جمله عربيه بعد از قلم محلى بسأل
اعلى بى الف ولا م قرار گرفته باشد باز همان وصف قلم باعلى
راست .

(قَمَر)

عربى ماه و آثار مقام ابهى ومولى السورى
عبد البهاء در احوال عموم كرات و اوضاع
فلكى كه در كتاب امر وخلق درج است

حقايق را مطابق علوم متداوله اين ايام روشن نمودند ولى از
مقام نقطه در توقيعى در باب كلف قمرچنين است :

قد سئلت من كلف القمر فاعرف ان اول من سئل هذه المسألة
فكان خضر النبي عليه السلام لما ورد باب بيت رسول الله فسئ
المدينة بعد عروجه الى السماء قدرأى ان عليا كان قائما لدى
الباب وان فى قصص وجهه حزن عظيم لانقطاع الوحي وعروج النبي
فقد سئل عن جنابه ما هذا المكلف فى القمراى التخيير فى قصص
وجهك فاجابه روحى فداه بالآية المشهورة من القرآن وان الكلف
فى هذا القمر السماء لكان طبق قمرالولاية قد علم اولوالالباب ان
ما هنالك لا يعلم الا بما هيئنا وان هذا الكلف الموضوع لعلسى
مقام من الجواب وانه بما كتب الله بايدى قدرته فى قصص القرآن
لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله

قرية اى در شرقى قم و منزلى از منازل طريق
بين قم وطهران وكاشان بود وباب اعظم
راهنگام بردن از كاشان بطهران شايد
شبهى در آنجا توقف دادند وچون اهالى على اللهى وترك زبان

(قَمَرُود)

مانند محمد بیک چا پارچی مأمور آن تبعید بودند پذیرائی کردند و فرج نام رئیس سواران مأمور امنیت آنجا با اتفاق تا قریه کلین که آخر منازل آن طریق تاطهران است رفت ولذا بابی شد و در قمرود مرکزی بابی برقرار گردید که بعداً بمبدل بمركزبهای شد کسه معاریفشان مصطفی قلی بیک و پسران و دختران و تمام خانواده اش و هاشم خان و حوری زاد خانم و مصطفی قلی بیک و ابراهیم قارداش و امام و پردی بیگ و برات قلی بیگ و طاهر و پردی بیک و رئیس سبزی علی و نائب فرج الله و موسی رضا و میرزا اسحق و مشهدی عبد الله و مشهدی اسد الله و مشهدی فتح الله بودند .

در لوح خطاب باحمد قوله :
(قَمَمَام)

" وطمطام عنایت و قمام مکرتم در خود
بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از
اسم ابهتیه ظاهر و مشهود بیند " الخ بمعنی بزرگ و مهم و دریا
قمام جمع و در طماطم ذکر است . قَمَم ظرف عطر قمام جمع
در ذیل نام رئیس ذکری است .

عربی پیراهن . در قرآن در قصه یوسف
(قَمِیص) و برادران است :

" و جاؤوا علی قمیصه بدم کذب " و قوله :
" از هبوا بقمیصی هذا و ألقوه علی وجه ابی یأت بصیراً " و قصه

مذکوره و اجزاء آن بنوع تشبیه و استعاره و تلویح ضرب المثل عرفانی شده در آثار ادبیه شهرت استعمال یافت و " قمیص یوسف معانی که مشاهده آن موجب نور بصیر گردید در آثار این امر کثرت و افسره یافت از آنجمله در صورت زیارت صادره از مقام نقطه برای فاطمه بنت النبی و امّ الاثمه است قوله :

" وجعلنی من الواردین علی بساط قدسک و الناظرین الی قمر
طلعتک " الخ و در توفیق خطبه القهریه قوله :

" فسبحانه و تعالی قد حرم عرفان قص طلعة حضرة فردانیه علی
اهل الاشارات " الخ و از مقام ابهی در دعاء بدعوه محیی الانام
فی الایام قوله :

" انک یا الهی ما جعلت الاسماء الا قمصاً لا صفیاءک فلما بدل
القمیس باسم آخر فزع من فی السموات و الارض " و در تفسیر سور
والشمس :

" کم من معان لا تحویها قص الالفاظ " و قوله :

" هذا کتاب من لدن ربک الرحمن لتجد منه عرف قمیصه " و قوله
" ان ازکر ربک بین العباد لعل یجدن نجات القمیس " و در
اول کلمات مکتوبه عربیه :

" وانا اجذنا جواهره و اقمصناه قمیص الاختصار فضلاً علی الاخر
و در لوح رئیس است :

لونخرج من القميص الذي لبسناه لضعفكم ليفد ينثني من
 سموات والارض بانفسهم * ودر کتاب اقدس قوله :
 ، من حدودی بحر عرف قمیصی * الخ ودر لوحی :
 کون حاکماً عن شمس جماله ومدلاً عن قمر اجلاله وناظراً الی
 ی ذاته وشاهداً نورغیبه * ودر لوحی دیگر :
 انزلنا له لوحاً وارسلناه بالفضل ليجد عرف قمیصی من بیانی
 زهزالهدیح * واز بیانات مولی الوری عبد البهاء برای جمعی
 است :

ان الذي حمل قميص يوسف كان محروماً من راحته ولكن يعقوب
 تشق من مسافة بعيدة المباس عم الرسول كان من المعرضين
 . كان يحضر الناس الى الرسول ويقول له يا بن اخي اخبرهم
 ربك .

سورة القميص لوحی خطاب بملأ محمد نبیل زرنندی صادر در
 م ادرنه میباشد که شرحی در ضمن نام ادرنه ذکر میباشد و در
 ده مانند بعضی سوره دیگر والواج عربیة صادر در ایام بغداد
 -رنه از قبیل سورة الصبر که طبق اسلوب نقطة البیان صدور
 یافت کلمات و جمل و تراکیبی دروازمند اول ما بین انام ثبت است
 در اینجانبه ای محض نمونه و تقریب از هان ثبت میگرد
 به :

* و طی باب هذا الرضوان ملائكة الامر لموقوفون * که برای تناسب
 وزن و آهنگ و سجع بدینصورت صادر گردید و برجای "لواقفون"
 یا "لموقفون" همچنانکه در سورة الصبر است قوله :
 * وكان على الحتم مأتياً كان بالحق مرسوخا من
 سماء الوحي منزولا * واستعمال اسم مفعول متعدی بحرف جر بها
 حذف جار و مجرور شد یعنی "لموقوف بهم یا علیهم" و بعد از
 حذف محض اختصار و تخفیف در کلام و نیز محض حصول توازن و اواخر
 آیات و او جمع در آمد چنانچه در قرآن از "اتيان" مصدر لا زه معنی
 آمدن که در نفس قرآن بمواضع کثیره بحال لازمی استعمال شد
 در جمله * وكان وعد ربك مأتياً * برجای "آتياً" یا "مؤتياً" آوردند
 و بالعکس در آیه * فلینظر الا نسان من خلق خلق من ماء دافق *
 محض رعایت وزن و توازن "دافق" را که کثرت استعمال در معنی
 متعدی دارد برجای "مدفوق" استعمال فرمودند چنانچه در
 عرف "سرکاتم" برجای "سر مکتوم" استعمال میشود . در مجمع
 البحرین است :

* جاء فاعل في القرآن على المفعول في موضعين الا اول قوله تعالى
 (لا عاصم اليوم من امر الله) ای لا معصوم . الثانی قوله تعالى :
 (ماء دافق) بمعنی مدفوق و جاء اسم المفعول بمعنی الفاعل
 في ثلاث مواضع الا اول قوله تعالى (حجبا مستورا) ای ساترا

الثانی قوله تعالى (وكان وعده مأتيا) ای آتیا . الثالث قوله تعالى (جزاء موفورا) ای وافرًا " وبعلاوة این سه موضع آیه " فی عیشة راضیة " را بمعنی مرضیة گفتند . و در شرح نهج البلاغة از ابن ابی الحدید در بیان اینکه در نشرهای مسجوع برای توازن سجع خرق قوانین لفظیّه میشود چنین آورد قوله : " وعود (بنی) الحسن علیه السلام فقال أمیدك من الهامة والسامة وكل عين لامة وانما اراد ملمة " فقال " لامة " لاجل السجع وكذلك قوله (ارجمن مازورات غیر ماجورات) وانما هو (موزوات) بالواو .

و در شرح جمله " ان اشنق لها خرم " از خطبه ششقیه است : " قال الرضی ابوالحسن رحمة الله تعالى انما قال (اشنق لها) ولم يقل (اشنقها) لانه جعل ذلك فی مقابلة قوله (اسلم لها) وهذا احسن فانهم اذا قصدوا الازدواج فی الخطابة فعلوا مثل هذا قالوا (الغدايا والعشايا) والاصل الغدوات جمع غدوة وقال صلى الله عليه وآله (ارجمن غیر مازورات ماجورات) واصلهن (موزورات) بالواو لانه من الوزر .

و از اسم مفعولهای بغیر قیاس در کتاب المنجد در لغت " هـ ن " نوشت :

" أَهَنَّ الْجَمَلَ صَيَّرَهُ قَوِيًّا فَالْجَمَلُ مَهْنُونٌ عَلَى غَيْرِ قِيَاسٍ كَأَحْمَهُ فَهُوَ

مَحْمُومٌ وَالْقِيَاسُ مَهْنٌ وَمَحَمٌ " و نیز در سورة القميص است قوله : " وكلّ يعبدون الا وهام كما عبدوا عباد قبلهم " الخ و ظاهر كلام این است كه وفق لغت " اكلون البرافيت " عباد فاعل عبد و ا باشد نظیر آیه قرآنیه : " واسرّوا النجوى الذين ظلموا " وآیه " ثم عمّوا وصمّوا كثير منهم " و نظیر حديث مأثور نبوی : " يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار " و نظیر قول شاعر : " يلمونني في اشتراء النخيل قومي وكلّهم اليوم " و ممكن است " عباداً " منصوب و مفعول عبد و ضمير جمع راجع به " كلّ " مذكور و الف علامت نصب از قلم كاتب سقوط یافته باشد .

و ايضاً در سورة القميص است قوله :

" وانك انت يا ذلك الحرف اولاً طهر نفسك ثم طهر الناس عسر دنس الاكبر من هذا الكوثر الا طهر الذي اجريناه من عيون المعان الخ ضمير مرفوع " انت " كه تأكيد لفظي كاف ضمير انك است باعتبار محلّ بعيد رفعي آن میباشد و عبارت " دنس الاكبر " كه صفت معرفّ به ال تعريف و موصوف مجرد از آن است و نظائر آن در الواح و آثار بسیار میباشد از مصاديق موضوع كلى عدم انطباق ادبيات متد اوله عصر حاضر با مقررات نحویّه قدیمه باید گرفت چه مقررات مفصله انطباق صفت با موصوف كه در كتب نحویّه عصریه هم مینویسند معمول و مجرى در عصر حاضر نیست و در ادوار سابقه نیز مراعات

کامله نمیشد و معذلك ممکن است کلمه "دنس" مضاف به "اکبر" و الف و لام الاکبر عهدی و اشاره به "اکبر" می معروف در حین خطاب مانند ابلیس اعظم متکبر موصوف در قرآن و مظاهرش و بسا سرزایحیای ازل مشهور در بیانات و آثار آن ایام باشد که امر بطهارت از آن دنسهای روحی فرمودند .

و نیز در آن سوره است قوله :

"هل يكون كتاب الذي بينكم اعظم من هذا اخافوا من الله ولا تحزوا انفسكم من هذه النفحات المرسل المحبوب" و بحث در کتاب الّذی " از باب صفت یا اضافه نظیر همین است که ذکر شد و نظر بآنکه "نفحات" در معنی و خلاصه همان وحی و الهام بدیع میباشد در صفت یعنی کلمه "مرسل" و "محبوب" اعتبار افراد و تذکیر فرمودند چنانکه در قرآن قوله :

"ولى فيها ما رب اُخرى" که "ما رب اُخر" فرمودند و قوله :

"وهذا ما نزل في الواح قدس حفيظا" ممکن است "حفيظا" بمعنی "محفوظا" حال از برای ضمیر مستتر در "نزل" باشد نه صفت از برای "الواح قدس" و قوله :

"بعد الّذی نزلت بالحق عن مشرق اسم علیاً" تا تأنیث در نزول باعتبار مراد از الّذی یعنی "آیات" است و "علیاً" مفعول "اعین" مقدّر و بیان کلمه "اسم" است . و نظیر آن در قرآن قوله :

"ان رحمة الله قريب من المحسنين" که "قريب" را مذکر غیر مطابق با "رحمة" آوردند . در مجمع البحرین است :

"لأنه اراد بالرحمة الاحسان ولأن ما لا يكون تأنيثه حقیقیّاً جاز تذکیره" و نیز در قرآن است :

"وجعلنا لكل نبيّ عدوّا شياطين الجنّ والانس" و در مجمع البحرین است "قال المفسّر نصب علی احد الوجهين إما ان يكون عدوّا مفعول جعلنا و شياطين بدل منه و مفسّر له وعدوّا بمعنى اعداء و إيمان يكون مفعولاً ثانياً علی تقدیر جعلنا شياطين الانس و الجن اعداء و غروراً نصب علی المصدر من معنى الفعل المتقدم لأنّ فی معنی الزخرف من القول معنى الخور فكانت قال يخرون غروراً" و نیز در سورة القميص است قوله :

"بعد الّذی اتى علی سحاب الامر بآیات مبینا" استعمال عبارت

"بعد الّذی" که در این آیه و آیه سابقه بجای "بعد ما" یا "بعد ان" در عرف زمان به کثرت استعمال میشد مانند آیه قرآنی

بعد الّذی جاءك من العلم "میباشد که بجای "بعد ما جاءك من العلم" است و الّذی در غیر عاقل استعمال گردید و توان گفت که محذرت جلیل علم میباشد و قوله :

و علیکم بدایع علم منیما" و نیز بهمان اسلوب "مبینا" میباشد و قوله : "ان جاءهم الحلی بالواح منیما" در اینجا ممکن است "منیما"

حال برای "علی" باشد که مراد نقطه البیان میباشد . و قوله :
 " وما كان ذلك على الله بعزیزا " در اینجا "باء" در "بعزیزا" که
 زائده و صرف برای افاده توكید است عمل جرنكرد و قوله :
 " وَبُرُوحِكُمْ مائدة التي كانت من سماء الامر منزولا " "منزول"
 بمعنی "مُنزَل" باعتبار معنی مائدة مذکر آورده شد . و از نقطه
 البیان در صحیفه بین الحرمین که ضمن نام ذکر ثبت است :
 " قد كان بالحق حول النار منزولا " نیز "منزول" بمعنی "مُنزَل"
 میباشد و قوله :

" ثم استقمى باللهى على امرك " الخ استقامة مانند كمة استخرأ
 بمعنی متعدی هم استعمال میشود قوله :

" بذلك غشت الاحزان كل الامكان بحيث منع القلم " الخ كمة
 "غشت" ظاهر آن است از غشی و تضعیف برای مبالغه و تأکید
 و یا آنکه کسر شین محض تخفیف بفتحه مبدل و "یا" اسقاط گردید
 و یا آنکه از "غش" مضاعف و اسناد مجازی باشد . و نوادری که در
 آثار دیگر نیز هست خصوصا جمع الجمع مانند "علمایان" و تفضیل
 افعال التفضیل مانند "اعلمتر" که در کلام سعدی و حافظ هم
 "کافر" بفتح "فا" و اولیتر موجود میباشد در مواقع دیگر مذکور است .
 جمع قندیل چراغدان با چراغ . در افلاکیه

(قنا دیل) مولى الوری عبد البهاء است :

" بمصاییح لاعداد لها و قنادیل لا نغادلها " .

جمع قنُصُل معرَّب کنسول از لاتین نمایندهُ

(قنا صیل) دولتی در کشور دیگر . در لوحی است :

" ولكن الغلام قد خرج من مدينة الله

واجتمع عنده حين الخروج قناصل تلك المدينة و ارادوا ان ينصروا
 الغلام انا وجدناهم في حبّ مبین " .

(قِنَاع - مِقْنَعَة - لوح قنّاع خطاب بحاجی محمّد

کریمخان در جواب رساله تنقیدیه وی هر

مُقْنَع (رساله آقا محمّد رضا قناد شیرازی است .

در این لوح تمام معانی لغویّه و عرفیه و موارد استعمال کلمه قنّاع
 را بیان فرمودند و قوله :

" وتوقن بان علماء الادب استعملوا لفظ القنّاع فى الرجال كما

ذكرنا لك ببيان ظاهر مبين ثم اعلم ان القنّاع مخصوص بالنساء

ويسترن به رؤوسهن ولكن استعمل فى الرجال والوجه مجازاً

ان كنت من المطلّعين واما القنّاع والمقنّعه ووجه انده نساء

رؤوس خود را بان میپوشانند مخصوص است از برای رؤوس نساء

لكن در رجال ووجه مجازاً استعمال شده و همچنین لِشام آن

است که نساء با آن دهان خود را میپوشانند چنانچه اهل فارس

وترك به يشماق تعبیر مینمایند و در رجال ووجه مجازاً استعمال

ده " ودر خطابی درج ذیل نام مریم است قوله :

وجود آنکه اهل مقنمه واز دهکده بود "

نَسَّعَ دِرْلُوحَ قِنَاعِ جَنِينٍ مَسْطُورِ اسْت :

ما سمعت ذكرا المَقْنَعِ وهو المعروف بالمَقْنَعِ الكندي وهو محمد بن

رهن عمير بن فرعان بن قيس بن اسود وكان من المعروفين....

اجمل الناس وجهًا واكملهم خلقًا واعدلهم قوامًا..... وكان

اسفر اللثام عن وجهه اصابته فيعرض لذا لا يعشى الا مُقْنَعًا

مُغْطِيًا وجهه كذلك ذكر في كتب العرب العرباء والادباء

فصحاء فانظر فيها لعل تكون من المطلعين وانه هو الذي

رب به المثل في الجمال الخ ودر اسرار الآثار العمومية تفصيل

ست .

در کتاب اقدس قوله :

(قَنَّ - قِنَان) " على القَنَّ والأْتلال على الأُدغال

والشواجن والقنان الخ جمع قَنَّة

مینی قلّه ودر سورة الاستقلال :

وتُسَفَّ عنها القنن " یعنی جبال او هام با آیات منحل و مضمحل

د .

قه‌رچیرگی وزمام کشی . در لوح رئیس در

(قه‌ر - قاهرة)

حق ابراهیم خلیل است :

" انا نجیناه بالحق واخذنا النمرود بقهر مبین " ودر اصطلاح

ادبی محض تجلیل دولت ایران و غیره را " دولت قاهرة " بمعنی

قوی غالب میگفتند . در مقاله سیاح است قوله :

" وبعاد کونی دولت قاهرة مشغول شوید " .

چاپخانه با اصطلاح ایرانیان را که محل

(قهوة)

ملاقات باید یکدیگر و صرف جای قهوه و غیرها

است ترکها قهوه خواندند و بنام قهوه یا

قهوه خانه نزد ایرانیان و عربان معروف و متداول گشت و صاحب

قهوه خانه را ترکان و ایرانیان و عربان قهوه چی گفتند و در عربی

معاصر هر محل اجتماع عمومی بنام قهوه معروف و متداول گردید و

قهوه خانه غصن اعظم عبدالبهاء در حیفنا و نیز قهوه خانه ها که

جمال ابهی در ایام بغداد با محترمین ملاقات میفرمودند متداول

الاستعمال بین بهائیان بود و قهوه اولیاء نام تکیه ای بود

در شیراز حاوی مقابر بسیار و قبور بعضی اولیاء که حضرت بساب

در صفر در مکتب آنجا نزد معلمی که شیخی و ادیب و ملقب بسه

شیخنا بود تحصیل مقدمات کرد و اکنون آثاری از آن در تکیه

برقرار است . و از بیانات مولی الوری عبدالبهاء برای جمعی

است قوله :

" کلمة قهوة في العربي یعنی خمرو الخمر في العربي اسما عديدة

ولكنهم سموا البين قهوة اي ان البين خمرالاسلام " انتهى .
جمع قادمة بربلند جلوى بال مرغسان
(قَوَادِم)

درلوح حکما :
" كيف يقدران يطير الطير الالهى بعد ما
انكسرت قوادمه باحجار الطنون والبغضاء " ودر کتاب اقدس :
" ثم طيروا بقوادم الانقطاع " .

در خطاب و مناجات طلب غفران برای
(قَوَاصِف)

حاجی زبیح کاشانی است قوله :
" قواصف الطفیان " بمعنی بشدت وزان
درهم شکننده . در عواصف هم ذکر است .

عربی ماده غذا و خوراکی . اقوات جمع
(قَوَات)

درلوح رئیس است :
" وترك احباً الله وآله من غير قوت " ودر
کتاب اقدس است : " قد كتب عليكم تزكية الاقوات " .

از بلاد خراسان معروف است . درلوحی
(قَوَّجَان)

خطاب بآن :
" يا ارض القاف والواوان المظلوم يذكرک
ويذکرا وليائه فيک " الخ .

درلوحی است :

(قِيَا فَا) " وهمجنين قيافا که افضى القضاة بود

حکم برکفر نمودند " الخ نام عبری قاضی
یهود معاصر باعیسی که بفتوایش شهادت واقع شد .

قیام مصدر عربی سرپا بودن و قیام بذات
(قِيَام - قَائِم -

وجود مستقل و قیام بغمیره وجود متکسب
قیوم - قِيَامَت) بدیگر . درلوح سلمان است :

" قیام اشیا " رابحی قیام ظهوری دانسته
قائم اسم فاعل برپا و کاردار و لقب مشهور و پیشواى حق قائم و بر

بامر الهی دوازدهمین امام از خاندان نبی نزد شیعه اثنی عشریه
عشریه است و در آثار صادره از باب اعظم در سه سال اول امر رخ

که دوره باهیت بود و باقتضا " و مصالح ایام هنوز مقام امامست
قائمیت را فاش و آشکار ننموده بود در دعا " روز پنجشنبه است :

" وانا ذانى ذلك اليوم يوم حجبتك القائم بامرک والمنتظر بوجه
..... اشهد ان علیاً والحسن والحسين والحجة القائم

صلواتك عليهم اوعية علمك واوصيا رسولك ص " ودر دعا شعب
" على وليك القائم بامرک والمنتظر ايّامك " وقوله :

" اللهم صلّ وسلّم على حجّتك القائم والمستور من خلقك باذن
والمنتظر حكمتك فى ايّامك وانزل عليه فى كلّ شأن ما انت عليه

ن الآلاء والرحمة واحفظه اللهم بعينك الذي لا ينام واحرسه
قدرتك التي لا تضام وقرب اللهم أيامك بظهوره بلطفك وطلوع شمس
هاربتك فان الاغنياء قد استكبروا على الفقراء وان الفقراء قد
نظروا اليهم وان العلماء قد شكوا في قدرتك ولم يبق اليوم من
نتك البديعة مستقيم الحكم والفطرة احد فادرك اللهم بجودك
بارك والضعفاء الذين لا يقدرون بشئ من حكمك الواقع و اوف
لهم بوعدك ان تجعلهم مستقرين في ظلك وعزتك انك انت
لغنى الحميد" وقوله :

ثم على آخرهم قائم صلواتك عليهم افضل بريتك اللهم انك
تعلم ان اليوم يومه وانه الامام الذي انتجته لا مرك واصطفيته
ولا يتك وجعلت طاعته على كل شئ واجبة ومؤدية الى رفعة فله
لحمد بما عرفني نفسه وجعلني من الموقنين لولاية حجته والمتمسكين
حب بقيته قلت وقولك الحق ومن اصدق من الله حديثاً بقية الله
غير لكم ان كنتم مؤمنين اللهم اني مؤمن بكتابك ومصدق بحكمك في
ليك وانا انا واراد اليه وستكل عليه ومعتصم به ومنتظر لديه ومترقب
يامه قلت وقولك الحق وكان علينا نصر المؤمنين فانصره اللهم
في غيبته وانجزله ما وعدت في دولته واجمع اهل ولايته حول طلعت
انك انت الجواد الحكيم" ودر تفسير سورة بقره در بيان آية
" قولوا آمنا بالله وما انزل اليهنا وما انزل الي ابراهيم واسماعيل الخ

قوله :

" ابراهيم علي واسماعيل القائم محمد بن الحسن واسحق الحسن
ويعقوب الحسين والاسباط ذرية الحسين الخ ودر بيان آية
" والله المشرق والمغرب" قوله :

" فالمشرق محمد صلى الله عليه وآله والمغرب القائم محمد بن الحسن
صاحب العصر الخ ودر آية " ان الذين اسلموا وجههم لله
قوله :

" بولاية القائم محمد بن الحسن فلهم اجرهم عند الله في رجعتهم
و در شرح سورة كوثر صادر بسال ٣ قوله :

" افسر تلك السورة في شأن القائم عليه السلام اما المسلمون المؤمنون
من فرقة الاثنى عشرية فقد ثبت عندهم يوم ولايته روى ومن نسي
ملكوت الاموالخلق فداه وغيبته الصغرى ومعجزات آياته وآيات
سفراته والآيات النازلة في كتاب الله والا حاديث المروية من
رسول الله والائمة الظاهرين والاخبار المعمرين من الناس في
حقه واتي يوماً في المسجد الحرام لكنت قائماً في
حول البيت شطر ركن اليماني وقت العصر رأيت شاباً مربوعاً
المعياً شعثانياً كان وجهه مثل شمس منير قاعداً على ارض التي
يطوفون الناس حول البيت في تحتها تلقاء ركن اليماني بشأن
خضوع وخشوع ناظراً الى البيت غير ملتفت الى احد ولا ارى في حوله

احداً وكان على رأسه عمامة بيض بمثل عمامة تجار الفارس وعليه عباة صوفٍ مثل عباة الذين يستعملون الاعيان من التجار ولكن لسه هيبسة و وقار وعظمة وانوار لما نظرتُ اليه كان بيني وبينه اقداماً لا اعلم عدتها و وقع في قلبي ما وقع ولكن استحيتُ عن التقرب الى ساحته واشتغلت بالصلوة و حكيتُ نفسي بانه لو كان هو مراكي ليطلبني بالحضور ولكن يروح فوادى من الشوق و يذلل اركانى من الخوف و كبرتُ للصلوة فلما فرغتُ مارأيتُهُ في مقامه ثم مشيت الى اطراف مسجد الحرام ما اطلعت بطلعة ثم وقع في قلبي ما وقع و اتى في ايام التى كنت في مكة كل يوم و ليلة مدتُ عيناي الى كل شطر لننظر اليه مرةً اخرى ما اذن الله ولا انا اقول اتى رأيتُهُ لانى لا اعلم ما اراد الله بذلك وربما انه ما كان هو المقصود فى علانية الظاهر بل لما رأيتُ خطر هنالك ببالى ذلك الشرف ذكرته فى ذكرحبى لا مره " الخ .

و در مناجاتى است :

" اللهم انى اسألك ان تصلى على قائم آل محمد حجّتك و لى الباطن اخزنته ليومك و ارتضيته لسرك و انتجبتة لا مرك و اقمته مقام المقربين من اولياك فى الاء و القضاء و ما انت عليه من الامضاء و البداء بكل شؤوناتك البديعة لا يحصيها احد سواك فعجل اللهم آياته و اغفر لعبدك الذى نزل من عندك

تلك المناجات " الخ و در توقيعى است :

" بسم الله الرحمن الرحيم المراد لك الكتاب ذكر من الله فى حكم عبده بديع و اته لكتاب قد نزل من لدن بقية الله امام حق قديم و انتك لمه و الحق فى السموات و الارض لا يعزب من علمه شئ و لا يحيط بذكره خلق و اته لا امام حق عظيم قل اننى انا عبد من بقية الله قد آمنت بالله و آياته و ما انزل فى الفرقان و اشهد ان اسما هم فى الكتاب الله على و الحسن و الحسين و على و محمد و جعفر و موسى و على و محمد و على و الحسن و محمد امام العدل لمسطور و اشهد لا بواب كلمة الرحمن " و در توقيعى ديگر :

" و اشهد لا وصيا حبيبك محمد على و الحسن و الحسن و محمد " و در توقيعى ديگر :

" و ان اليوم بالا جماع وصى رسول الله محمد الفائب المنتظر و القائم المقدر المنتصر الذى لا بد له ان يظهره الله حتى يملأ الارض قسطاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً " الخ و در زيارت حجّت صادر در ايام ماكو و نيز در زيارت على امير المؤمنين كه ضمن نام زيارت درج است و واضحتر از همه در شرح حديث ابالبيد كه در ضمن نام يحيى ثبت ميباشد نبذه اى در اينخصوص ذكر است و در ذيل نام كاظم نقل بياناتى واضحتر مسطور ميباشد و اينهمه بعلاوه آنچه در ضمن تقييه مدلل گرديد كه طبق شئون حكيميه بود موافق كلام شيخ

حسائی و موافق کلام مذکور خود باب اعظم * فلهم اجرهم عند الله
رجعته * درسین اولیه از روح امام غائب که متجلی در سر
اطن بود حکایت میفرمود و بعداً در مقام جلوه حقیقت روح اما
ریحاً اظهار مهدویت و قائمیت کردند و بیان حکمت آن نسوع
انات را فرمودند و معذک عدّه ای از بابیان در بوثه افتتان مذکور
ودرا از جمع خارج کردند و در بیان در باب ثالث از واحد تا ساع
ست :

و همچنین در ظهور نقطه بیان اگر کل اعتراف کنند باینکه همان
هدی موعودی است که رسول خدا خبر داده يك نفر از مؤمنین
ز آن منحرف نمیشدند * الخ و توقیع معروف قائمیت صریح
ومیّه در حومه تبریز بسال ۱۲۶۵ هـ ق خطاب بملا شیخ علی
یشیزی (شیخ عظیم) صادر شد قوله :

الله اطهر ان یا خلق الله کلّ تفرؤن ثم لتؤمنن وتوقنون هو
اعلی بسم الله الا منع الا قدس شهد الله انه لا اله الا هولسه
خلق والا مر یحیی ویمیت ثم یمیت ویحیی وانه هوحی لا یموت
قبضته ملکوت کلّ شیء یخلق ما یشاء بامرہ انه کان علی کسشی
دیرا ان یا علی قد اصطفیناک بامرہ وجعلناک ملکاً تنادی بین
دی القائم انه قد ظهر بان ربّه ذلك من فضل الله عليك ذلك
ائم الذی کلّ ینتظرون یومه وکلّ به یوعدون وان اول من

بایع بی محمد رسول الله ثم علی ثم الذین هم شهداء من بعده
ثم ابواب الهدی ومن ینتظر من بعد هذا ظهور مهدی
اورجع محمد فاولئك مالهم من علم الی یوم یرجعنی الله
ومن آمن بی ذلك یوم القیامة قل انه محمد هاد قل انه
مهدی موعود فی ام الكتاب قل انه صاحب حق کلّ به یوعدون
قل انه قائم حق کلّ به موقنون وانا قد نزلنا ذلك رحمة من
لدا للمالین لثلا یقول احد لوعلمنی الله ظهور مهدی اورجع
محمد والذینهم شهداء من بعده ثم المؤمنون لکننت من
المُحضّرين * الخ واز مقام ابهی در لوحی است قوله :

" نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت
نموده والی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و بخد متش
قیام کردند قائم حقیقی بنور الهی در ایران قیام بر امر فرمود شهید
نمودند * الخ و در ضمن بیان حرف س و نام سبع از دلائل سبعه و
از بعضی آثار زکری از مهدویت و قائمیت است و در آثار ابهی غالباً
اطلاق قائم بر مقام نقطه و قیوم بر خودشان گردید و از مقام نقطه
است قوله :

" فلتراقبن الفرق بین القائم والقیوم ثم فی سنة التسع کلّ خیر
تدرکون " و از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بعبد الوهاب
است قوله :

" قل يا قوم خافوا الله قد اتى اليوم والقيوم ينادى باعلى النداء
قوموا عن رقد الهوى مسرعين الى الله العليم الحكيم " ودر لوحى
ديگر قوله :

" هوالمبين القائم القيوم ان يا زين المقربين فاعلم بان كل ما
سمعت في بدء الامر قد ظهر باسمى العزيزالمقندرالقيوم " وقوله :
" هو الا قدم الاعظم كتاب انزله الكريم انه يبشرالعالم بظهور
الاسم الاعظم ان الذى قام من النداء انه من اصحاب
القيوم فى لوح حفيظ " وقوله :

" هوالقائم باسمى القدير " وقوله :
" بسمه المقندر على الاشياء قد فتح رحيق المختوم باسمى القيوم
طوبى لقوم يعرفون " وقوله :

" كتاب من لدى القيوم لقوم يفقهون " ودر لوحى است :
" واما ما سألت فى فرق القائم والقيوم فاعلم بان الفرق بين الاسمين
مايرى بين الاعظم والعظيم وهذا ما بينه محبوبى من قبل وانا ذكرنا
فى كتاب بديع فاعلم بان الفرق فى العدد اربعة عشر وهذا عدد
البهاء اذا تحسب الهمة ستة لان شكلها ستة فى قاعدة الهندسية
ولونقرء القايم اذا تجد الفرق خمسة وهى البهاء فى البهاء وفى
هذا المقام يستوى القيوم على عرش اسمه القائم كما استوى البهاء
على الواو وفى مقام لوتحسب همزة القائم ستة على حساب الهندسة

يصيرالفرق تسعة وهو هذا الاسم ايضا وبهذا التسمة اراد
ذكره ظهورالتسع فى مقام هذا اما ترى الفرق فى ظاهرالاسمين
ودر لوحى ديگراست قوله :

" قوموا يا قوم على نصرة الله قد جاءكم القيوم الذى بشركم به
القائم وبه ظهرالزلازال الاكبر والفرع الاعظم والمخلصون بظهور
يفرحون والمشركون بنارالغلى يحترقون " ودر لوحى ديگر :
" قال القائم ان القيوم يأتى بالحق وانه اذا قام يقوم النور
لرب العالمين انه لا يعرف بالبيان ولا يكتب القبل " الخ .
وقيوم الاسماء نام كتاب معروف نقطه است . ودر لوح خط
به نصيراست قوله :

" احسن القصص كه بقيوم اسما مذكوروموسوم است " ونام مقا
اعلى در نام اعلى ودر وصف مستقر رسم نقطه كه غصن اعطى
عبدالبهاء بعد از بنا واستقرار شهرت دادند مسطوراست .
ويوم القيامة روز رستاخيز وحشر بشر مفصل در قرآن دركتساب
بيان فارسى باب ۹ واحد ۸ قوله :

" يوم قيامت يومى است مثل امروز شمس طالع ميگرد و غبار
چه بسا وقتى كه قيامت برهمايشود در آن ارضى كه قيامت برپا
ميشود خود اهل آن مطلع نميشوند وآن يومى است
بسيار عظيم شجره اى كه لم يزل نطق او انسى انالله لا اله

انا بوده ظاهر میشود و کل محتجبین گمان میکنند که
نفسی است مثل خود از این جهت است که یوم قیامت
اعظم از هر یومی گفته و الا یومی است مثل کل ایام الا آنکه
هو الله در آن ظاهر است .

**

*

۶